

۱

عليها السلام

زندگی

# حضرت معصومه

نویسنده: سید محمد مهاجرانی

تصویرگر: معصومه حاجیوند



شماره دو: زیارت حضرت معصومه علیها السلام





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگی

حضرت معصومه

علیها السلام





نام کتاب : ..... زندگی حضرت معصومه علیها السلام  
 نویسنده : ..... سید محمد مهاجرانی  
 ناشر : ..... کتابک  
 تصویرگر : ..... معصومه حاجی‌وند  
 رنگ‌آمیزی : ..... عاطفه مینویی  
 گرافیکست و صفحه‌آرا : ..... یاسر خلیفه  
 چاپ : ..... زلال کوثر  
 شمارگان : ..... ۳۰۰۰ نسخه  
 نوبت چاپ : ..... دوم / ۱۳۹۸  
 قیمت : ..... ۷۵۰۰ تومان  
 شابک : ..... ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۶۲-۶۹-۳  
 مرکز پخش : ..... ۰۲۵-۳۷۸۳۷۴۸۳ / ۰۹۱۲۶۵۲۱۰۵۰  
 تهران / کمال اندیشه : ..... ۵-۶۶۹۷۳۶۶۳

سرشناسه : مهاجرانی، سید محمد، ۱۳۴۸ -  
 عنوان و نام پدیدآور : زندگی حضرت معصومه (س) / نویسنده سید محمد مهاجرانی.  
 مشخصات نشر : قم: نشر کتابک، ۱۳۹۷.  
 مشخصات ظاهری : ۱۲ ص. : مصور (رنگی). : ۱۴،۵×۲۱،۵ س.م.  
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۶۲-۶۹-۳  
 وضعیت فهرست نویسی : قیفا  
 یادداشت : گروه سنی: الف، ب، ج.  
 موضوع : معصومه (س) بنت موسی کاظم (ع) - ۴۲۰ ق.--  
 ادبیات کودکان و نوجوانان  
 رده بندی کنگره : ۹۱۳۹۷ م ۶ / ۲ / ۵۲۲ BP  
 رده بندی دیویی : ۲۹۷ / ۹۷۶  
 شماره کتابشناسی ملی : ۵۵۲۶۷۳۲

دهمین جشنواره کتابخوانی رضوی  
[www.samakpl.ir](http://www.samakpl.ir)



## گلی در مدینه

روز اول ماه ذی القعدة بود.  
سال صد و هفتاد و سه هجری،  
چه روز زیبا و پُر خاطره‌ای!  
در شهر مدینه، دختری نازنین به دنیا آمد.  
دختری که از تمام گل‌های بهاری زیباتر بود.  
پدرش، «امام کاظم علیه السلام» بود و مادرش، «نجمه».



## فاطمه

وقتی به دنیا آمد، چشم‌های مادرش مثل چشمه و ستاره درخشید.

دست‌ها را بالا برد و خدا را شکر کرد.

امام کاظم علیه السلام دخترنازش را در آغوش گرفت.  
با صدایی آرام در گوش راست او اذان و در گوش  
چپش اقامه گفت.

به نغمه گفت: «نامش را **فاطمه** بگذاریم».

چه نام زیبایی!

همان نامی که خدا برای دختر پیامبرانتخاب کرد.



## شش سالگی

فاطمه‌ی معصومه علیها السلام شش ساله شده بود و مثل تمام کودکان، در کنار پدر و مادر مهربانش، زیباترین روزهای زندگی‌اش را پشت سر می‌گذاشت. اما افسوس که دشمنان خدا پدر عزیزش را دستگیر کردند. هارون ستمکار<sup>۱</sup>، دستور داد امام کاظم علیه السلام را به زندان بصره ببرند.



۱. هارون الرشید، یکی از خلیفه‌های ستمگر عباسی

## چهار سالِ سخت

امام کاظم علیه السلام یک سال در زندان بصره بود. از بصره او را به بغداد بردند و سه سال هم در زندان بغداد، در اتاقی تنگ و تاریک زندانی بود. در این چهار سال سخت، فاطمه علیها السلام نازنین، هر روز نگاهش به در بود. او هر شب با آرزوی دیدن روی زیبای پدر به خواب می رفت. در این چهار سال، امام رضا علیه السلام هر شب به آن‌ها سر می زد. روزی خبر در دناکی در شهر پیچید:

«امام کاظم علیه السلام در زندان بغداد به دستور هارون، به شهادت رسیده است.»

فاطمه علیها السلام معصومه در ده سالگی پدر عزیزش را از دست داد.





## معصومه

فاطمه‌ی معصومه علیها السلام، خواهرامام رضا علیه السلام بود.  
امام رضا علیه السلام خواهرش را بسیار دوست داشت و  
بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام مثل پدر از فاطمه‌ی  
معصومه علیها السلام مراقبت می‌کرد.  
امام رضا علیه السلام لقب «معصومه» را برای فاطمه  
گذاشت و برای همین به او «فاطمه‌ی معصومه»  
می‌گویند.



## بانوی دانا

فاطمه‌ی معصومه علیها السلام در دوران کودکی هرروز حرف‌های زیبایی پدر را شنیده بود. از برادر عزیزش امام رضا علیه السلام هم خیلی چیزها آموخت. دانش فراوان و هوش زیادی هم داشت و برای همین، او یک بانوی دانا و نمونه بود. خانم‌های مدینه سؤال‌هایشان را از او می‌پرسیدند و از او درس می‌آموختند.



## سفرِ برادر

سال دویست و یک هجری بود.  
مأمونِ ستمگر<sup>۱</sup>، دستور داد تا امام رضا علیه السلام را به زور  
از مدینه به خراسان ببرند.  
آن روز، دل همه شکست!  
فاطمه‌ی معصومه علیها السلام مثل ابربهار گریه می‌کرد.  
او که از ده سالگی پدرش را از دست داده بود، غم  
دوری از برادر نیز به غم‌هایش اضافه شد.  
امام رضا علیه السلام بیش از بیست سال، از او مراقبت  
کرده بود.



## به دنبال برادر

یک سال از سفر امام رضا علیه السلام گذشت.  
فاطمه‌ی معصومه علیه السلام که شب و روز به یاد برادرش بود،  
تصمیم گرفت به دیدار او برود.  
کاروان، آماده‌ی حرکت بود.  
زنان مدینه با چشم‌های اشک‌بار دور فاطمه‌ی معصومه علیه السلام  
حلقه زدند.  
او یادگار امام کاظم و امام رضا علیه السلام بود.  
همه نگران بودند که نکند برای فاطمه‌ی معصومه علیه السلام هم،  
اتفاق تلخی بیفتد!



## شهرِ دوستان

کاروان مدینه، یکی یکی شهرهای ایران را پشت سر گذاشت.

در نزدیکی ساوه، فاطمه‌ی معصومه علیها السلام بیمار شد. بیماری‌اش آن قدر شدید شد که دیگر نمی‌توانست به سفر ادامه بدهد.

از همسفرانش پرسید: «از این جا تا «قم» چه قدر فاصله دارد؟

گفتند: ده فرسنگ<sup>۱</sup>

فاطمه‌ی معصومه علیها السلام گفت: مرا به شهر قم ببرید؛ روزی پدرم گفت: «شهر قم، مرکز دوستان و شیعیان ما است».



۱. یعنی ۵۵ کیلومتر



## یک گل و هزار پروانه

فاطمه ی معصومه علیها السلام و همراهان روزیست و سوم ربیع الاول کنار قم رسیدند.

خبر رسیدن او مثل نسیم بهار، در شهر پیچید.

همه شادی کنان به سوی دروازه ی شهر دویدند.

آن ها با خوش حالی به هم می گفتند:

مژده مژده! فاطمه ی معصومه علیها السلام آمده!

دختر امام کاظم آمده!

همه دور شتر او حلقه زدند.

موسی بن خزرج که از دوستان اهل بیت علیهم السلام بود، جلو دوید

و افسار شتر را در دست گرفت و فاطمه ی معصومه علیها السلام و

همراهانش را به خانه ی خودش برد.

## به سوی آسمان

فاطمه‌ی معصومه علیها السلام هفده روز در خانه‌ی موسی بود.

روز به روز حالش بدتر می‌شد.

ناگهان! قلبش آرام گرفت و چشم‌هایش خاموش شد.

آن روز، دهم ربیع‌الثانی بود.

چه روز سختی!

مردم قم مثل ابربهار گریه می‌کردند.

آه! فاطمه‌ی معصومه علیها السلام روی برادر را ندید.

و در جوانی به آسمان پرکشید.

حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام هم در جوانی از دنیا رفت

و چه شباهت عجیبی است بین فاطمه‌ی زهرا و فاطمه‌ی معصومه علیها السلام.

